





دانشگاه امام صادق علیه السلام

دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد

رشته الهیات، معارف اسلامی و ارشاد

گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی

« راهکارهای رفع تزاحم ولایت فقها در چارچوب نظریه انتصاب »

استاد راهنما

جناب آقای دکتر اصغر آقا مهدوی

استاد مشاور

حجت الاسلام دکتر محمد حسن گلی

دانشجو

امید نجیمی علی آباد

بهمن ماه ۱۳۹۹

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه برداری، ترجمه، اقتباس و... از این پایان نامه کارشناسی ارشد برای دانشگاه امام صادق علیه السلام محفوظ است.

نقل مطالب با ذکر ماخذ بلامانع است.

چکیده

اهمیت موضوع ولایت فقیه در عصر غیبت معصوم (ع) ضرورت پرداختن به ابعاد این مسئله و لزوم پاسخگویی به شبهات مطرح شده حول این موضوع را مطرح می سازد.

از جمله اشکالاتی که در سده اخیر از طرف برخی روشنفکران و علما به نظریه ولایت فقیه گرفته اند، این است که نصب عام فقها از طرف معصوم به ولایت مذکور عقلانی نیست و این مردم هستند که در عصر غیبت حاکم و ولی خود را انتخاب می کنند. حساسیت این اشکالات نیز در حدی است که تمامی ادله نقلی ای که طرفداران نظریه ولایت فقیه به آن استناد کرده اند در صورتی قابل اتکا است که به این اشکالات پاسخ گفته شود.

با توجه به این موضوع، ما در این پایان نامه سعی بر آن داریم تا با بررسی محل نزاع و اشکال، چه از حیث پیشینه آن و چه از حیث ادله، راهکارهای ارائه شده از سمت طرفداران نظریه نصب را مورد بررسی قرار دهیم تا نظر صحیح را از میان آنها بدست آوریم.

واژگان کلیدی:

نظریه انتصاب_ نظریه انتخاب_ ولایت فقیه_ امکان ثبوتی_ تراحم ولایت ها

Table of Contents

چکیده..... ۴

فهرست مطالب:..... ۵

فصل اول:..... ۷

۱- مقدمه:..... ۸

۱-۱ طرح مسئله..... ۸

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق:..... ۱۱

۱-۳- اهداف تحقیق..... ۱۱

۱-۴- پیشینه تحقیق:..... ۱۱

۱-۵- سؤالات تحقیق:..... ۱۲

۱-۶- فرضیه‌های تحقیق:..... ۱۳

۱-۷- روش تحقیق:..... ۱۴

۲- مفاهیم:..... ۱۴

۲-۱- امکان ثبوتی:..... ۱۴

۲-۲- انتخاب-نصب:..... ۱۶

۲-۲-۱- مشروعیت:..... ۱۶

۲-۲-۲- نصب؛ انتخاب:..... ۲۱

۲-۳- ولایت:..... ۲۲

۲-۳-۱- معنای لغوی ولایت:..... ۲۲

۲-۳-۲- ولایت در اصطلاح:..... ۲۴

۲۷	۲-۴- تزاحم:.....
۲۷	۲-۴-۱- تزاحم در لغت:.....
۲۷	۲-۴-۲- تزاحم در اصطلاح:.....
۲۹	۲-۴-۳- اقسام تزاحم:.....
۳۰	۲-۴-۴- مرجحات باب تزاحم:.....
۳۱	۲-۴-۵- تفاوت تعارض و تزاحم:.....
۳۲	۳- پیشینه تاریخی ولایت فقیه:.....
۴۶	فصل دوم:.....
۴۶	۱- پیشینه اشکال ثبوتی به نظریه نصب ولایت فقیه:.....
۵۰	۲- ایرادات وارده به امکان ثبوتی نظریه نصب:.....
۵۱	فروض متصور، در تعدد واجدین شرایط رهبری:.....
۵۱	• هر یک، به طور مستقل و جداگانه دارای ولایت بالفعل و حق اعمال ولایت است (ولایت عام استغراقی).....
۵۱	• هر یک، ولایت مستقل دارد ولی اعمال آن جز برای یکی از آنان جایز نیست.....
۵۳	۳- راهکارهای ارائه شده برای حل مشکل استحاله ثبوتی نصب عام:.....
۵۴	۳-۱- رهبری شورایی.....
۵۷	۳-۲- تخییر.....
۶۰	۳-۳- نظریه تعیین به توصیف.....
۶۳	۳-۴- نظریه تزاحم.....
۶۵	۴- ادله نقلی نظریه انتخاب:.....
۷۰	۵- نقد و بررسی ادله نقلی ولایت انتخابی فقیه:.....
۷۶	فصل سوم.....

- ۳-۱- دلایل عدم بوجود آمدن تراحم میان فقهای جامع شرایط:..... ۷۶
- ۳-۲- نحوه تعیین ولی فقیه از سوی معصوم (ع):..... ۸۰
- ۳-۲-۱- ولایت فقیه اصلح..... ۸۱
- ۳-۲-۲- وجوب کفایی اعمال ولایت (قول مختار)..... ۸۳
- ۳-۳- جمع بندی و نتیجه گیری..... ۹۴
- ۳-۴- منابع و مأخذ:..... ۹۵

فصل اول:

کلیات تحقیق

۱-۱ طرح مسئله

«مشروعیت» که در جامعه‌شناسی سیاسی به معنای «مقبولیت مردمی» است و در فلسفه و کلام سیاسی، مراد از آن «حقانیت» و در توجیه عقلی «اعمال قدرت از سوی حاکمان» و «قبول سلطه از سوی مردم» است. ریشه در جهان‌بینی‌های جوامع انسانی دارد.

در میان جهان‌بینی‌های الهی، اندیشه فقهی- سیاسی شیعی در باب مشروعیت حکومت اسلامی در عصر غیبت معصوم (علیه السلام)؛ به‌طور کلی سه نظریه را مطرح کرده است:

- مشروعیت الهی (یا نظریه «نصب / انتصاب») که حقانیت حکومت را ناشی از اراده و خواست خداوند متعال می‌داند.

- مشروعیت مردمی (یا نظریه «وکالت» فقیه) که رأی و انتخاب مردم را منشأ حقانیت حکومت می‌انگارد.

- مشروعیت تلفیقی (یا نظریه «انتخاب») که حقانیت حکومت را متوقف بر دو امر می‌داند: اراده الهی و رأی مردم. طبق این دیدگاه، مشروعیت حکومت دومی‌مؤلفه‌ای است و برای اینکه حکومتی حق باشد، باید هر دو امر درباره آن محقق باشد.

نظریه «وکالت» فقیه رأی مردم را تمام العله مشروعیت حکومت می‌داند؛ نظریه «انتخاب»، آن را جزء العله می‌داند؛ ولی نظریه «نصب» هیچ‌گونه نقشی برای رأی مردم در حیطة مشروعیت، معتقد نیست. ریشه این تفاوت و اختلاف آراء در مشروعیت حکومت؛ اختلاف در محدوده اصل ولایت، برای فقیه هست. گرچه «اصل ثبوت ولایت برای فقیه از جمله مواردی است که همه دانشمندان شیعه بر آن اتفاق نظر دارند»، (ساوجی، ۱۳۷۸) لکن در قلمرو اختیارات و محدوده و وسعت آن، اختلاف شده و دیدگاه‌های مختلفی را ارائه داده‌اند. بنا بر آراء علما در مورد حدود ولایت فقیه؛ دیدگاه‌های ذیل را در مورد گستره‌ی شمول «ولایت» برای فقیه می‌توان در نظر گرفت:

- دیدگاه اول: ولایت فقیه را به امور حسبیه محدود کرده و امور حسبیه را منحصر به امور خاص و غیرسیاسی دانسته‌اند. این عده معتقدند که قدر متیقن ولایت برای فقها در زمان غیبت به امور حسبیه و ولایت بر صغار و ایتام و غایبان و سفیهان محدود می‌شود و می‌گویند برای بیش‌تر از این مقدار، دلیل کافی در دست نداریم
- دیدگاه دوم: گسترش ولایت فقیه به امور سیاسی و اجتماعی و طرح ولایت فقیه به‌عنوان شعبه‌ای از ولایت معصومان و با همان اختیارات. این دسته بر این عقیده هستند که ولایت فقها شامل امور اجتماعی و سیاسی نیز می‌شود، زیرا معقول نیست شارع حکیم در زمان غیبت امور اجتماعی مردم را وانهاد و به آن توجهی نکرده باشد. این دسته برای اثبات نظریه خود به ادله نقلی و عقلی متعددی رو آورده‌اند که در کتاب‌های مفصل بیان شده است.

«باوجود اینکه روند و سیاق کلمات بزرگان و اعلام در تألیفاتشان بدین گونه است که تنها راه را منحصر به نصب می‌دانند و به‌طورکلی به انتخاب امت توجه و التفاتی ننموده‌اند (منتظری نجف آبادی، ۱۴۰۹ ه.ق) ولی در سده اخیر، دیدگاه دیگری مطرح شده که بر اساس آن، حقانیت حکومت فقیه مبتنی بر دو امر است: اراده الهی، رأی مردم. طبق این نظریه که به نظریه «انتخاب» مشهور است، برای اینکه حکومت یک فقیه حقانیت داشته باشد، باید هر دو امر مزبور درباره آن تحقق داشته باشد.

علت ظهور این دیدگاه نوپا آن است که طرفداران این نظریه معتقدند: نظریه «انتصاب عام فقها» گرفتار استحاله ثبوتی است؛ یعنی این دیدگاه به لحاظ ثبوتی محال است. از این رو، باید دست از این دیدگاه شست.

بیان اجمالی اشکال به اصل ثبوت ولایت برای فقیه از طریق نظریه نصب آن است که:

هرگاه دو یا چند فقیه واجد شرایط رهبری وجود داشته باشند، از نظر مقام ثبوت، پنج فرض می‌توان تصور نمود که همگی مخدوش هستند.

۱. تمامی فقیهان واجد شرایط (به نحو عام استغراقی) دارای ولایت انتصابی از جانب ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند و حق اعمال ولایت برای فرد فرد آنها ثابت است.

۲. تمامی فقیهان واجد شرایط (به نحو عام استغراقی) از جانب ائمه اطهار علیهم السلام ولایت مستقل دارند، ولی اعمال ولایت تنها برای یکی از ایشان جایز است.

۳. تنها یکی از ایشان، به مقام ولایت (به نحو عام بدلی) نصب شده است.

۴. مجموع فقیهان جامع شرایط (به نحو عام مجموعی) منصوب به ولایت شده‌اند، ولی اعمال ولایت هر یک، منوط به توافق با دیگران است.

۵. ولایت و رهبری برای مجموع فقیهان جامع شرایط (به نحو عام مجموعی) جعل شده است. بر این اساس، همگی آنان به منزله یک رهبرند و اتفاق نظرشان در اعمال ولایت، واجب است. نتیجه عملی فرض چهارم و پنجم، یکسان است.

بنا بر صحت این اشکالات بر ثبوت ولایت از طریق نظریه نصب برای فقیهان، دیگر نوبت به مقام اثبات نمی‌رسد؛ و اگر ظاهر برخی از روایات هم دال بر نصب فقیه باشد، باید آن ظاهر را بر اهلیت و شأنت فقهها برای ولایت، حمل نمود؛ یعنی روایات، فقها را به‌عنوان افراد واجد شرایط رهبری به مردم معرفی نموده‌اند، ولی فعلیت ولایت فقها تنها با رضایت و انتخاب مردم محقق می‌شود.

اما در پاسخ به محال بودن نصب عام فقها، راهکارهایی از طرف قائلین نظریه نصب ارائه شده که خلاصه‌ی این جواب‌ها از این قرار است:

• ولایت فقیه اصلح:

این نظریه، فرض سوم از فروض مطرح در اشکال امتناع ثبوتی، یعنی منصوب بودن یکی از فقهای جامع الشرائط را می‌پذیرد و معتقد است که شارع در مقام ثبوت تنها فقیه اعلم و أروع و أقوا را منصوب کرده است و راه تشخیص وی را به دست خبرگان و فقیه شناسان سپرده است.

• وجوب کفایی اعمال ولایت:

بر اساس این نظریه، انتصاب الهی نه به نصب یک فرد واحد است و نه به نصب مجموع من حیث المجموع، بلکه به نصب جمیع است، به این صورت که همه فقهای جامع الشرائط منصوب به ولایت هستند و لذا، عهده‌داری این منصب بر آن‌ها واجب است، لیکن به نحو وجوب کفایی؛ به این معنا که هرگاه یکی بر این مهم مبادرت ورزید، تکلیف از دیگران ساقط است و برای این مسئله، مثال‌های فراوانی در ابواب فقهی وجود دارد؛ از آن جمله است پدر و جد که هر دو بالفعل بر اموال ولد صغیر بدون آنکه هرج و مرجی پیش آید، ولایت دارند؛ زیرا اقدام یکی موجب سقوط فعل دیگری است.

۲-۱- ضرورت و اهمیت تحقیق:

اهمیت مطالعه و بررسی این اشکالات را از دو منظر می‌توان در نظر گرفت؛ اول از جهت اهمیت موضوع ولایت فقیه که مستلزم بررسی جزء به جزء این نظریه و بحث و رفع اشکالات آن است خصوصاً برای نظام جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر این مسئله ساختار سیاسی حکومت را بنانهاده است و دوم از آن جهت که صحت اشکالات وارده به ثبوت نظریه ولایت فقیه به منزله‌ی کنار گذاشتن تمامی ادله‌ی اثباتی نظریه نصب است.

۳-۱- اهداف تحقیق

همان‌طور که در طرح بحث نیز توضیح داده شد این پژوهش سعی بر آن دارد تا ۳ مقصود را به دست آورد:

- اولاً؛ توضیح محل نزاع و تراحم مفروض و بررسی امکان ثبوتی نظریه انتصاب و این‌که آیا اساساً از منظر عقل و عقلا این نظریه امکان وقوع دارد یا خیر؛ که این مهم ذیل طرح پیشینه تاریخی نظریه ولایت فقیه مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.
- ثانیاً؛ نقد و بررسی عمده‌ترین و قوی‌ترین ادله اثباتی نظریه انتصاب؛
- ثالثاً؛ بررسی اقوال و راهکارهای ارائه‌شده جهت رفع تراحم ولایت فقها.

۴-۱- پیشینه تحقیق:

پیشینه اصل بحث این تحقیق که در رابطه با ولایت فقیه است، عمری به درازای تاریخ فقه امامیه دارد و از زمان معصومین علیهم‌السلام مطرح بوده است اما فرعی که ما در این نوشتار سعی در بررسی آن داریم یعنی اشکالاتی

که از منظر عالم ثبوت به این مسئله شده است مربوط به سده اخیر است و اولین بار در نوشته‌های متفکران عصر مشروطه پدیدار گشته است. در این نوشتار سعی بر آن شده است تا هر دو مسئله پیشینه اصل ولایت فقیه در آراء فقهای امامی و پیشینه طرح اشکال ثبوتی به نصب عام فقها به منصب ولایت فقیه - را در این تحقیق به قدر وسع توضیح دهیم؛ بنابراین هم در مورد اصل بحث ولایت فقیه ذیل فصل اول پیشینه نظرات فحول علمای شیعی در این رابطه را خواهیم آورد و هم در مورد چند و چون اشکالات ثبوتی وارده به این نظریه توضیح خواهیم داد.

اما در مورد این که چه کسانی در این موضوع و شبیه به آن به کار تحقیقاتی پرداخته‌اند باید بگوییم که در این رابطه یک مورد پایان‌نامه با عنوان: «بررسی تراحم ولایت فقیهان با فقیه حاکم» نوشته خانم مهتاب سارانی؛ در دانشگاه سیستان در سال ۱۳۹۶ مورد دفاع قرار گرفته؛ این پایان‌نامه بنا بر گفته نگارنده با هدف تبیین وظیفه عموم مردم و مراجع تقلید در لزوم تبعیت از فقیه حاکم در مسائل حکومتی و بیان چگونگی رفع تعارض دیدگاهی مرجع تقلید و ولی فقیه نوشته شده است.

وجه اشتراک این پایان‌نامه با پژوهش حاضر در کلیات و مقدمه و در بخش معنای واژگانی است که بین این دو تحقیق تفاوت چندانی نخواهد داشت؛ و پژوهش ما در سایر مباحث و سرفصل‌ها با آن نوشته اشتراک چندانی ندارد؛ چنانکه بحث ما حول اصل مشروعیت حاکم و تئوری فقه امامیه در این زمینه (تئوری نصب) خواهد بود که در آن نوشته از آن بحثی نشده است.

مقاله‌ی آقای محمد موحدی ساوجی با عنوان ولایت فقیه؛ «نصب» یا «انتخاب»؛ این مقاله که باهدف ارائه نقدی بر نظریه نصب عام فقیهان در زمان غیبت نوشته شده از جهت مقدمات طرح بحث که ذیلاً در آن مبحث ولایت فقها را مورد توضیح قرار داده با پژوهش ما مشترک خواهد بود؛ اما از آن جهت که فرض مسئله در این دو پژوهش در مقابل یکدیگر قرار دارد (یکی سعی در اثبات نظریه نصب و رفع ایرادات و دیگری سعی بر طرح ایراد بر این نظریه است) اساس دو پژوهش در تضاد با یکدیگر هستند و هر کدام از وجهی متفاوت این مسئله را مورد طرح و بررسی قرار خواهند داد.

۵-۱- سؤالات تحقیق:

سؤالات اصلی:

- اشکالات و ایرادات نظریه انتصاب؛ از منظر قائلین به استحاله ثبوتی انتصاب عام فقها کدام است؟
- راهکارهای فقهای امامیه برای حل مشکل تراحم ولایت فقهای جامع‌الشرایط در عصر غیبت چیست؟

سؤالات فرعی:

- رأی امت چه جایگاهی در تئوری انتصاب دارد؟
- آیا جعل ولایت برای جمیع فقها لغو نیست و با حکمت شارع منافات ندارد؟

۶-۱- فرضیه‌های تحقیق:

- معتقدان به تئوری انتخاب، قائل به امتناع ثبوتی انتصاب ولایت برای همه فقها در عصر غیبت هستند ولی انتصاب امتناع ثبوتی ندارد و ادله نیز دلالت بر ولایت فقها در عصر غیبت دارند.
- تراحم بعد از مقام جعل و انشاء بروز و ظهور می‌یابد؛ و بعد از قیام یک فقیه، دیگر فقها باید از او تبعیت کنند

به‌کارگیری روشی درست در پژوهش‌های علمی، امری ضروری است که باعث صرفه‌جویی در وقت و هزینه گشته و از خستگی ذهنی محقق کاسته و علاوه بر این در دستیابی به نتایج مطلوب، کارآمد خواهد بود؛ همچنین با ایجاد نظم علمی در فکر، محقق را در ارائه دستاوردهای منظم یاری می‌رساند. این پژوهش بنا بر روش تحلیلی-توصیفی بعد از بیان مقدمات و کلیات نظریه نصب در سه فصل تنظیم خواهد گردید.

در فصل اول پس از مفهوم‌شناسی اصل ولایت در کتاب و سنت، مبانی مشروعیت در نظامات سیاسی مختلف و سیر تطور و پیشینه‌ی مبحث ولایت فقیه در اندیشه علما و فقهای امامیه؛ موردبررسی قرار خواهد گرفت. سپس در فصل دوم نظریه‌ی نصب ابتدا از حیث امکان عقلی (ثبوتی) مورد مطالعه قرار می‌گیرد و در صورت اثبات امکان عقلی؛ به شرح و توضیح و اثبات ادله این نظریه خواهیم پرداخت و در نهایت ضمن نقد و بررسی راهکارهایی که قائلین نظریه‌ی نصب از میان فقهای امامی برای برون‌رفت از تراحم میان ولایت فقها ارائه کرده‌اند جایگاه انتخاب امت در تعیین حاکم خود در عصر غیبت معصوم (علیه‌السلام) را مشخص و این فرض را به اثبات خواهیم رساند که ولایت فقها در عصر غیبت منتصب به نصب عام از جانب معصوم است و تراحم در این ولایت محل و جایگاهی ندارد.

۲- مفاهیم:

۱-۲- امکان ثبوتی:

امکان ثبوتی مفهومی عقلی است که همواره در مقابل وقوع اثباتی مطرح می‌شود، به‌عبارت‌دیگر دو مفهوم داریم که از لحاظ منطقی اگر مورد مقایسه قرار گیرند نسبت به هم در مقام تضایف قرار دارند که تا یکی نباشد دیگری مطرح نخواهد شد. در توضیح اثبات و ثبوت و استعمالات و کاربردهای مختلف آن باید گفت این دو مفهوم در سه علم فلسفه، حقوق و فقه و اصول در معانی متفاوتی به کار می‌رود که توضیح خواهیم داد:

ثبوت و اثبات در اصطلاح عقلی و علم فلسفه عبارت‌اند از مقام امکان و مقام وقوع که مفهوم ثبوت مربوط به مقام امکان و مفهوم اثبات مربوط به مقام وقوع خارجی است. باید دقت داشت که ثبوت عین امکان نیست و وقوع عین اثبات نیست. ثبوت می‌تواند مصداقی برای امکان باشد و وقوع مصداقی برای اثبات. در واقع این دو مفهوم تطابق مصداقی دارند و تغایر مفهومی ولی در مجموع منطبقه ثبوت، امکان است و منطقه اثبات، وقوع است (مصطفوی نیا، ۱۳۹۶). شهید مطهری در توضیح این دو مفهوم می‌گوید: «فرض کنید یک عده پزشک قلب در یک شهر وجود دارند. در مقام واقع و نفس الامر ممکن است همه این‌ها در یک درجه باشند و ممکن است آقای «الف» درجه‌اش در حد اعلا باشد یعنی بهترین و متخصص‌ترین و عالم‌ترین طبیب قلب باشد، آقای «ب» درجه دوم، آقای «ج» درجه سوم و آقای «د» درجه چهارم باشد؛ اما مردم چگونه می‌شناسند؟ آن‌ها در نزد مردم چه ارزش و اعتباری دارند؟ آیا ارزش و اعتباری که اجتماع برای آن‌ها قائل است، با ارزش و اعتباری که در واقع و نفس الامر دارند یکی است؟ آقای «الف» که پزشک درجه اول قلب است، جامعه هم او را به‌عنوان پزشک درجه اول می‌شناسد؟ آقای «ب» که پزشک درجه دوم این شهر است، جامعه هم او را پزشک درجه دوم می‌شناسد؟ گاهی همین‌طور است. ولی ممکن است عکس مطلب باشد، یعنی اجتماع در اثر عواملی، تبلیغاتی، اشتباهاتی، جریاناتی، در مقام اثبات برای ما، درست برخلاف واقع قضاوت کند: پزشک درجه چهارم را اول بداند، سوم را درجه دوم و دوم را درجه سوم بداند و آن را که در واقع درجه اول است، درجه چهارم به‌شمار آورد. پس در اینجا مقام اثبات با مقام ثبوت فرق می‌کند، شیء برای ما با شیء فی‌نفسه فرق می‌کند.» (مطهری، ۱۳۸۴)

در علم حقوق اثبات به معنای مقابل نفی به کار می‌رود که در واقع همان معنای لغوی خودش است؛ در لغت اثبات در مقابل نفی است. در علم حقوق نیز گفته می‌شود دعوا را با بینه اثبات کرد و این استعمال در همان معنای لغوی است بدون تغییر. (مصطفوی نیا، ۱۳۹۶)

اما در فقه و اصول مقام ثبوت و مقام اثبات یک اصطلاح شرعی اصولی خاصی است و با اصطلاح فلسفی و حقوقی آن عینیت ندارد. منظور از ثبوت در اصطلاح اصول عبارت است از مقام جعل و مقام مصلحت حکم. اگر

بحث از مصلحت و ملاک کردیم و وادی جعل؛ این را می‌گوییم مقام ثبوت؛ و در مقام ثبوت بحث از وجود مصلحت و عدم وجود مصلحت، جعل بر اساس مصلحت و بحث از امکان جعل و عدم امکان جعل است. این مسائل فرعیاتی است که در وادی ثبوت بحث می‌شود؛ اما مقام اثبات عبارت است از مقامی که مجعول برای مکلف بیان شده باشد و رسیده باشد بدون ابهام. در مقام اثبات از نحوه دلالت که صریح است یا ظاهر است و حد و حدود دلالت و خصوصیات دلالت و امتثال و آثار مجعول بحث به میان می‌آید، این بحث‌ها مربوط است به وادی اثبات. بین مقام اثبات و مقام ثبوت فاصله وجود دارد؛ و تحقق حکم یا شیء در مقام ثبوت ملازمه ندارد با تحقق آن در مقام اثبات. فقط تحقق در مقام ثبوت، امکان درست می‌کند برای تحقق در مقام اثبات اما ملازمه ندارد.

اما در رابطه به موضوع مورد بحث ما در این نوشته، معنایی که مدنظر است همان قسم سوم و معنای فقهی - اصولی است. به عبارتی اینکه ما بحث از امکان ثبوتی تراحم ولایت فقها می‌کنیم، در اینجا منظور از امکان ثبوتی، مقام جعل شارع و مصلحت‌اندیشی وی است در مقابل مقام اثبات که از حد و حدود و آثار آن جعل بحث می‌شود؛ یعنی ما بحث می‌کنیم از اینکه آیا اساساً چنین جعلی و چنین ولایتی مزاحم ولایت سایر فقها خواهد بود یا خیر که اگر مزاحم باشد چنین جعلی قبح صدور از طرف شارع دارد و دچار استحاله عقلی می‌گردد.

۲-۲- انتخاب-نصب:

از دیگر مفاهیم و کلیدواژه‌هایی که می‌بایست در این تحقیق مورد تحلیل و توضیح قرار گیرد تا محل بحث و موضوع تحقیق دقیقاً مشخص شود؛ مفهوم «انتخاب» و «نصب» است. ولی از آنجایی که مقصود ما از هر دوی این مفاهیم در رابطه با نحوه‌ی مشروعیت حکومت‌ها است ما در ابتدا مفهوم «مشروعیت» را توضیح و داده و ذیلاً مفاهیم مذکور را مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

۱-۲-۲- مشروعیت:

«سؤال از این که [چه حکومتی مشروع است؟] مهم ترین سؤال فلسفه سیاسی است.» (آملی لاریجانی، خرداد ۱۳۷۹)

آنچه به عنوان مشروعیت در فلسفه سیاسی مطرح می شود معنا و مفهوم اصطلاحی دارد و نباید آن را با معنای لغوی این واژه و واژه های هم ردیفش اشتباه گرفت؛ به عبارت دیگر نباید «مشروعیت» را با «مشروع»، «متشرعه» و «متشرعین» که از «شرع» به معنای دین گرفته شده یکسان گرفت. مقصود از مشروعیت، شرعی بودن یا قانونی بودن یا طبق رأی مردم بودن نیست. مشروعیت یا به عبارتی «حق حکومت کردن» را می توان با پاسخ گویی به دو مسئله اساسی تبیین کرد: «حق حکومت کردن حاکمان» و «لزوم اطاعت شهروندان». سؤال ما در فهم مشروعیت این است که چرا حکومت ها حقی برای حکومت کردن بر مردم دارند؟ و چرا مردم باید از فرمان های حکومت اطاعت کنند؟ در طول تاریخ کسانی با زور بر مردم تسلط یافته و حکمرانی کرده اند، بی آنکه شایستگی فرمانروایی را داشته باشند. همچنین گاه افراد شایسته ای بوده اند که مردم می بایست از آنان اطاعت کنند. «منظور از «مشروعیت» این است که کسی حق حاکمیت و در دست گرفتن قدرت و حکومت را داشته باشد و مردم وظیفه خواهند داشت از آن حاکم اطاعت کنند.» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷)

با توجه به اصل ضرورت حکومت و ابتناء آن بر این که دستوری از مقامی صادر شود و دیگران به آن عمل کنند، قوام حکومت به وجود دو نهاد و یا دسته است؛ دسته ای که حاکم اند و در مقابل آن ها مردمی که می بایست دستورات آن ها را بپذیرند و بدان عمل کنند.

«حق حکومت حاکم، حقی اخلاقی است و الزام اطاعت شهروندان از حکومت نیز الزامی اخلاقی است و رابطه آن دو یکسان نیست بلکه ناهمگون است.» (آملی لاریجانی، خرداد ۱۳۷۹) البته باید توجه داشت که صرف اینکه شهروندان اخلاقاً ملزم به اطاعت از حاکم هستند، مستلزم حق داشتن او به صدور حکم نیست، اگر چه عکس این مطلب کاملاً صحیح است، به طور مثال اگر حاکم دیکتاتوری ملت خود را با تهدید مجبور به اطاعت از خود کند، ممکن است هریک از شهروندان احساس کند که ملزم به اطاعت از دستورات حاکم است اما این «باید» عقلی و

اخلاقی است، چون برای حفظ نفس محترم است، ولی هیچ وقت به معنای ایجاد «حق» برای حاکم در فرمان راندنش نیست.

اما آیا مردم از هر دستوری باید اطاعت کنند و هر شخص یا گروهی حق دارد دستور دهد؟ برای توضیح این مطلب نظریات متعددی در زمینه الزام سیاسی مطرح گردیده که به دلیل گستردگی و شمول آن و موضوعات فرعی مورد بحث ذیل آن ما در این نوشتار به ذکر خلاصه‌ای از آن اکتفا می‌کنیم تا از محل بحث خود خارج نشویم.

۱-۲-۲ نظریات الزام سیاسی

نظریه‌های الزام سیاسی به دودسته کلی تقسیم می‌شوند:

أ) نظریه‌های اختیار گرا که مسئله مشروعیت و الزام سیاسی را به نحوی با خواست یا اراده شهروندان وابسته می‌سازند؛

ب) نظریه‌های غیراختیارگرا یا اخلاقی که منشأ مشروعیت حکومت‌ها را اهداف و غایاتی می‌دانند که حکومت به دنبال آن‌ها است.

أ) نظریات اختیار گرا:

با نگاه دقیق به هر یک از نظریات مطرح شده به‌عنوان نظریات اختیار گرا می‌توان یک اشکال اختصاصی و دو اشکال مشترک در آن‌ها مطرح کرد.

در مورد اشکال اختصاصی قرارداد اجتماعی می‌توان گفت که در طول تاریخ سابقه‌ای مبنی بر تشکیل و عقد چنین قراردادی، ولو به‌طور ضمنی، وجود ندارد. اشکال اختصاصی نظریه رضایت عمومی این است که نمی‌توان صرفاً به دلیل رضایت، شهروندان را ملزم به اطاعت از حاکمیت دانست و دو اشکال اختصاصی نظریه اراده عمومی آن‌که اولاً عینیت مفاهیم مشروعیت و خواست اکثریت مغالطه است؛ «اگر بگوییم مفهوم مشروعیت همان داشتن رأی اکثریت است، این قضیه که حکومتی که دارای رأی اکثریت است، مشروع است، هیچ مضمونی را افاده نمی‌کند،

درست مانند آن است که گفته شود رأی اکثریت، رأی اکثریت است یا حکومت مشروع، حکومت مشروع است» (ص. ۵۳-۴۹؛ همان). ثانیاً این که ملاک مشروعیت داشتن حکومت در این نظریه، رأی اکثریت باشد نیز خود محل اشکال هست.

اما اشکالات مشترک سه نظریه مطرح شده این که اولاً اینکه هیچ یک از این نظریات نمی توانند الزام اقلیت، ناراضیان و به عبارتی کسانی که به حکومت رأی مثبت نداده اند را توجیه کنند. اینکه حکومتی که مبتنی بر خواست اکثریت، یا به دلیل قراردادی که آن ها میان خود بسته باشند، شکل بگیرد دلیل آن نیست که اقلیت ملزم به اطاعت از آن حکومت هستند. ثانیاً اگر حکومتی که با این شرایط تشکیل شده، قوانین اخلاقی را نقض کند و به اموری ضد اخلاقی فرمان دهد، عقلاً هیچ الزامی برای اطاعت از این حکومت وجود نخواهد داشت.

ب) نظریات غیراخبارگرا یا اخلاقی

بنا بر نظریات اخلاقی، اهداف و غایاتی که حکومت ها دنبال می کنند منشأ مشروعیت آن ها است؛ و به عبارتی حکومتی مشروع است که غایتش رسیدن به ارزش های اخلاقی باشد. بر اساس این نظریه مشروعیت حکومت ها تابعی است از واقعیات و نه رأی اکثریت، یا قرارداد یا رضایت عمومی.

مهم ترین اشکال نظریه های اختیارگرا این بود که نمی توانستند استدلال قانع کننده ای برای الزام اقلیت مخالف به اطاعت از فرامین حکومت ارائه کنند؛ اما این اشکال در مورد نظریات اخلاقی برطرف شده است چراکه الزامات اخلاقی بر همه گروه های جامعه حاکم هستند، چه اقلیت و چه اکثریت.

اما این دسته از نظریات در توجیه مشروعیت نیز خالی از اشکال نیستند؛ اشکالی که در مورد این نظریات وجود دارد، یکی چالش نسبی گرایی اخلاقی است که الزامات اخلاقی را تابع رأی اکثریت می کند و آن را نزدیک تر به واقع می داند؛ و دوم آن که اگر معیار مشروعیت حکومت را ارزش های اخلاقی و یا عدالت بدانیم، مشروعیت دستورها و اوامر حکومت توجیه شده است، ولی این نمی تواند دلیلی برای مشروعیت حاکم باشد؛ «یعنی اگر

قانونی عادلانه و یا تأمین‌کننده ارزش‌های اخلاقی بود، اعتبار و مشروعیت می‌یابد، ولی باید توجه داشت که این سخن الزام سیاسی را برای قانون تثبیت می‌کند ولی در مورد اعتبار و مشروعیت حاکم است که به چه معیاری حق فرمان دارد اشاره‌ای ندارد.» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷) قانون و دستور وقتی عادلانه بود، لازم‌الاجرا است، ولی چرا اجرای این قانون به دست شخص حاکم باشد؟ عادلانه بودن قانون و دستور، مستلزم عادلانه بودن حکومت شخص یا گروه خاصی نیست.

«برخی مشروعیت الهی را ذیل نظریات غیراختیارگرا یا اخلاقی می‌دانند اما با توجه به اشکالات مطرح‌شده بر نظریات قبلی، به نظر می‌رسد می‌بایست مشروعیت الهی را به‌عنوان نظر ثالث در عرض آن‌ها مطرح کرد زیرا که آن اشکالات بر این نظریه وارد نیست.» (آملی لاریجانی، مبانی مشروعیت حکومت‌ها، خرداد ۱۳۷۹) توضیح آنکه اعتقاد به وجود خداوند و تبعاً اینکه خدا، مالک و سلطان خلاق (تسلط تکوینی) است منتج می‌شود به اینکه اگر خدا آفریدگار انسان‌هاست، چرا حق دستور دادن و حکمرانی نداشته باشد؟! بعلاوه کسانی که معتقد به وجود خدا هستند، احکام الهی را به سود خدا نمی‌دانند، بلکه در جهت مصالح خود تلقی می‌کنند، ضمن آن‌که این احکام عادلانه و مطابق با ارزش‌های اخلاقی است. لذا اگر خداوند حاکم باشد، لزوم اطاعت از آن بدون اشکال است.

با توجه به اینکه الزامات اخلاقی اموری عینی‌اند و مربوط به جامعه‌ای خاص نیستند، وجود خدا نیز واقعیتی عینی است، چه انسان مؤمن به آن باشد و چه نباشد، کمال انسان‌ها نیز در قرب به خداوند است، چه انسان متوجه این موضوع باشد، چه نباشد، در نتیجه طبق این نظریه، همه جوامع، اعم از جوامع مؤمن یا بی‌ایمان، ملزم به رعایت اوامر الهی هستند، منتهی جوامع مؤمن این مسئله را فهمیده‌اند ولی جوامع غیر مؤمن نفهمیده‌اند. در اینجا حق حاکمیت با کسی است که او را خدا، برای اجرای احکام الهی معین کند؛ و حکومت او با اشکالی روبه‌رو نخواهد شد.